

## فهرست مندرجات

|                                   |    |
|-----------------------------------|----|
| مقدمه                             | ۹  |
| ۱- عامیانگی                       | ۱۶ |
| ۱-۱. گویش محلی                    | ۱۶ |
| ۱-۲. زمینه‌های شفاهی متن          | ۱۷ |
| ۱-۳. ضرب‌المثل                    | ۱۷ |
| ۱-۴. گزاره‌های قالبی              | ۱۷ |
| ۱-۵. املاي کلمات                  | ۱۸ |
| ۱-۶. اساطير و موجودات افسانه‌اي   | ۱۹ |
| ۱-۷. شیوه داستان در داستان        | ۲۰ |
| ۱-۸. تکرار الگوی داستانی شاهنامه  | ۲۰ |
| ۱-۹. صبغه اسلامی                  | ۲۱ |
| ۲. وجوه ادبی متن                  | ۲۲ |
| ۲-۱. اغراق                        | ۲۳ |
| ۲-۲. استفاده از فنون ادبی و بلاغی | ۲۳ |
| ۲-۳. ترکیبات و تعبیرات زیبا       | ۲۴ |
| ۲-۴. توصیف                        | ۲۵ |
| ۲-۵. استفاده از شعر               | ۲۵ |
| ۲-۶. صفات اختصاصی پهلوانان        | ۲۶ |
| ۲-۷. مضاف و منسوب به پهلوانان     | ۲۶ |
| ۲-۸. ناسزاها                      | ۲۷ |

|     |                                       |
|-----|---------------------------------------|
| ۲۷  | ۲-۹. آداب و رسوم                      |
| ۲۸  | ۲-۱۰. رسم های خاص                     |
| ۲۸  | ۲-۱۱. اشاره به سنت عیاری              |
| ۲۸  | ۳. معرفی دستنویس رستم نامه            |
| ۲۹  | ۳-۱. ویژگی های رسم الخط این نسخه      |
| ۳۰  | ۳-۲. نکات دستوری و رسم الخطی و املائی |
| ۳۰  | ۳-۳. را و استعمالات دیگرگونه          |
| ۳۱  | ۳-۴. حذف نشانه عطف                    |
| ۳۲  | ۳-۵. متصل نویسی                       |
| ۳۳  | ۴. نگاره های این نسخه                 |
| ۳۶  | ۵. شیوه تصحیح                         |
| ۳۹  | متن رستم نامه نقالان                  |
| ۳۰۵ | یادداشت ها                            |
| ۳۰۹ | فهرست ها                              |
| ۳۱۱ | واژه نامه                             |
| ۳۳۰ | واژه نامه املائی                      |
| ۳۳۲ | مضاف و منسوب ها                       |
| ۳۳۴ | ترکیبات اضافی                         |
| ۳۳۵ | رزم افزارها و اصطلاحات رزمی           |
| ۳۳۹ | ناسزاها                               |
| ۳۴۰ | عربیات                                |
| ۳۴۲ | اشعار                                 |
| ۳۴۵ | نام ها                                |
| ۳۵۳ | دودمان ها                             |
| ۳۵۴ | نام جای ها                            |
| ۳۵۷ | کتابنامه                              |

## مقدمه

اگر برای ویژگیان و برگزیدگان قوم ایرانی و ایران‌گرایان بی‌چون و چند روزگار ما نام «کوروش» و در گذشته‌ها «جمشید» شاخص‌ترین و نگین نام‌های تاریخ ملی ما باشد، بی‌گمان برای عموم مردم و دوستداران گمنام و بی‌ادعای ایران و فرهنگ ایرانی در همه دوره‌ها «رستم» نامبردارترین نام‌ها و شایسته‌ترین برازندگان ایرانی خواهد بود. از این برتر و آشکارتر اگر به نام‌های به کار رفته در متون ادبی و به‌ویژه شعر و ضرب‌المثل‌های فارسی هم نظری بیفکنیم در میان نام‌های ایرانی نام رستم را بیش از هر نام دیگری ورد زبان‌ها و قلم‌ها خواهیم یافت. به نام‌نامه برخی از متون شعری نگاهی بیفکنیم:

در کلیات شمس تبریزی نام رستم ۴۹ بار و اسم جم / جمشید ۱۱ بار آمده است. شمار همین نام‌ها در کلیات سنایی ۲۲ و ۴ و در دیوان مسعود سعد ۵۲ و ۱۵ است. حال بیاییم بر سر ضرب‌المثل‌ها: در امثال و حکم دهخدا نام رستم ۱۳ بار و اسم جمشید تنها ۳ بار به کار رفته در حالی فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌ها ۸۰ بار نام رستم و فقط ۳ بار اسم جمشید را نشان می‌دهد.

این نمونه آمار می‌رساند که رستم بیش از آن که برای خواص نامی مهم و شایسته ذکر باشد، برای عامه اهمیت و اعتبار داشته است. پس شگفت نیست اگر داستان‌های مربوط به رستم به‌ویژه با آن همه اهمیت و جانانگی پهلوانی و حماسی

در فرهنگ عامه و ادبیات شفاهی ایران در سده‌های گذشته بالاخص بعد از دوره صفویه، که دوران رواج افسانه‌های عامیانه است (بیغمی، ۱۳۸۸، ۹)، درمیان مردم گسترش پیدا کند و بعدها که این داستان‌ها به کتابت درمی‌آید، هسته اولیه نوعی از حماسه‌های عامیانه یعنی رستم‌نامه‌ها را تشکیل دهد.

بنیاد روایات ژانر رستم‌نامه عموماً شاهنامه فردوسی است؛ یعنی روایات و خویشکاری‌های رستم از شاهنامه گرفته شده و بسته به زمان‌ها و موقعیت‌های مختلف شاخ و برگ و پر و بال پیدا کرده است. البته ممکن است روایات مربوط به رستم در فضای فرهنگ شفاهی ما فارغ از نفوذ شاهنامه هم وجود داشته که بنیاد آن‌ها به قبل از شاهنامه بازگردد؛ یعنی برخی از این روایات از طرق دیگر یا حتی از طریق خنیاگران دوره گرد گوسانان سینه‌به‌سینه به دوره اسلامی رسیده و بعد از طریق نقالان و نقالان حرفه‌ای در دوره‌های بعد به موازات شاهنامه پیش آمده باشد. آنچه مهم است این که کار انتقال این روایات بر دست راویان و نقالان چیره‌دست و متناسب با روحیه و پسند مخاطبان این روایات در دوره‌های گذشته صورت گرفته است. عمده رستم‌نامه‌ها به نثر است، اما گاه روایت‌های منظومی هم به این نام خوانده شده مانند داستان مسلمان شدن رستم به دست حضرت علی (ع) که اخیراً نسخه منحصربه‌فرد آن به همراه معجزنامه مولای متقیان با مقدمه و تحقیق دکتر سجّاد آیدنلو به چاپ رسیده است. زمان این رستم‌نامه را از روی قرائنی بین سال‌های ۱۰۳۸ تا ۱۱۲۵ یعنی در روزگار صفویان حدس زده‌اند. اهمیت این منظومه در آن است که یکی از گزارش‌های متعدد روایت شفاهی مسلمان شدن رستم به دست حضرت علی (ع) را به قلمرو ادبیات رسمی فارسی وارد کرده است.

اگر داستان‌های متفرّع از سرگذشت رستم، یعنی روایت‌های حماسی مستقل اما مربوط به خاندان رستم نظیر بانوگشسپ نامه، برزو نامه و داستان کک کهزاد، فرامرز نامه، جهانگیرنامه و... نیز بر این نوع ادبی افزوده شود، دامنه کار از این که هست بسیار فراتر می‌رود. اما در حال حاضر نوع «رستم‌نامه» را بیشتر به روایات منثور سرگذشت رستم که به شیوه نقل روایت شده باشد، منحصر می‌کنیم؛ زیرا به نظر

می‌رسد طبع عامّه و به‌ویژه شیوه نقل با نثر و زبان عادی و عاری از پیرایه‌های شعری سازواری بیشتری دارد. در نثر نقّالی لوازم شعری مانند آرایه‌ها و ضرورت‌های وزن و قافیه و دریافت‌های خاص شاعر مانند پند و نصیحت‌ها، وصف‌ها و برداشت‌های پایان حوادث، که حضور شاعر را در منظومه برجسته می‌کند، حذف و به اصل رویدادها و مَرّ داستان اکتفا می‌شود (محبوب، ۱۳۸۳، ۱۳۴). حذف صحنه‌های زاید بر احتیاج و سنت‌های خاص شعر در روایت منثور راه را برای استفاده از شگردها و شیوه‌های نقل که در مجموع کار را به مقتضیات روحی مخاطب نزدیک می‌کند، هموار می‌سازد. استفاده از شیوه‌های خاص نقل مانند کیفیت آغاز مطلب، رویارویی پهلوانان و گزاره‌های خاص گفتگو و مفاخرات دوجانبه، نسبت‌دادن داستان به راویان و ناقلان پیشین، استفاده از زبان کوچه و بازار و به‌کاربردن ناسزاها و گویه‌های طنزآمیز به صمیمیت اثر با فضای ذهنی مخاطب کمک و تأثیر رویدادهای داستان را دوچندان می‌کند.

ارتباط و پیوند خاص رستم‌نامه‌ها با سنن و موارد ملی و آشنایی بیش و کم مخاطبان فارسی‌زبان با نشانه‌ها و اشاره‌های مرتبط با حوادث، بر تأثیر این نوع ادبی و در نتیجه شهرت و محبوبیت آن می‌افزاید تا آن‌جا که تا همین اواخر رستم‌نامه را در کنار دو داستان معروف حسین کرد و /میر/سلان نامد/ر به‌عنوان سه اثر عامیانه محبوب طبع ایرانیان قرار می‌داد. این محبوبیت تا بدان پایه بود که کتاب‌فروش دوره‌گرد حتی وقتی می‌خواست کتاب‌های دیگری از نوع کتب مذهبی را به فروش برساند، برای جلب نظر مشتری از این سه کتاب نام می‌برد و در کنار آن کتاب مورد نظر را بر مشتری عرضه می‌کرد (همان: ۴۷۳). از این سه اثر بی‌تردید رستم‌نامه به دلیل تکیه بر موارد کهن و فرهنگ ملی و تهییج روح پهلوانی و جوانمردی مطلوب، با طبع و ذوق و نظر فارسی‌زبان ارتباط بیشتری داشت و به اصطلاح خواننده یا شنونده با آن راحت‌تر و خودمانی‌تر برخورد می‌کرد. به همین جهت در قهوه‌خانه‌ها و مجامع عمومی نقّالی می‌شد و مخاطبان را بر جای خود می‌خکوب می‌کرد. علی‌الخصوص بخش مربوط به رویارویی رستم و سهراب همیشه از برجستگی و تأثیری

خاص و شگرف بر مخاطبان قهوه‌خانه‌ها بر خوردار بود؛ در حالی که مثلاً امیر ارسلان بیشتر اثری اشرافی و مربوط به دربار و مخاطبان ویژه و مشکل‌پسند تلقی می‌شد و با مبانی فرهنگ ملی و در نتیجه ذائقه عموم ارتباط چندانی نداشت (رک: همان، ۴۷۶) که البته باید گفت آن هم در دوره‌هایی در جای خود برای خواننده و شنونده جاذبه خاصی داشته است.

وقتی از ژانر «رستم‌نامه» سخن می‌گوییم، لازمه آن وجود رستم‌نامه‌ها یا به عبارت بهتر روایت‌های متفاوت و متعدد از داستان رستم است هر چند که رستم‌نامه‌ها تنها به سرگذشت و رویدادهای مربوط به رستم منحصر نمی‌شود، بلکه شاخ و برگ‌ها و داستان‌های فرعی و حوادث غیر معمول و غیر مربوط به سرگذشت رستم هم در آن فراوان مطرح می‌شود و آن را به یک سلسله رویدادها و حوادث گرداگرد یا در ادامه سرگذشت رستم تبدیل می‌کند.

سنت نقل روایات از جمله روایات مربوط به سرگذشت و خویشتن‌کاری‌های رستم چنان که دیدیم به گذشته‌ای دور باز می‌گردد و راویان و گوسانان قرن‌ها از نسلی به نسل دیگر منتقل کرده‌اند تا آن که بعدها تنها بخش‌هایی از آن در خداینامه‌ها ثبت شده و بعد هم در شاهنامه فردوسی به نظم درآمده است و اینک دوباره به صورت نقل به سینه راویان و نقالان و شاهنامه‌خوانان سپرده شده است. تعیین این که چه مقدار از این رستم‌نامه‌ها به طور مستقیم از شاهنامه برگرفته شده و چه مقدار آن به نقل‌های پیش از شاهنامه و راویان کهن که به شاهنامه راه نیافته، اما در سینه‌های ناقلان و راویان جریان داشته مربوط می‌شود، کار آسانی نیست؛ قدر مسلم این است که بخشی از روایات کهن که در شاهنامه به نظم در نیامده و احتمالاً در خداینامه‌های مأخذ کار فردوسی هم نبوده، در کتاب‌ها و منظومه‌های دیگر و یا اصلاً در تداول ناقلان و راویان قصه‌های عامیانه جریان یافته و به روزگار ثبت روایات مربوط به رستم یعنی عصر تدوین رستم‌نامه‌ها نیز رسیده و در سینه ناقلان یا در ذهن و تداول صاحبان این آثار باقی بوده که در شاهنامه فردوسی دیده نمی‌شود. به عنوان مثال می‌دانیم:

در آغاز سده پنجم، شخصی به نام پیروزان، که آموزگار فرامرزن علاءالدوله حاکم اصفهان بود، به فرمان وی کتابی از پهلوی به فارسی ترجمه کرده بوده که اصل آن از میان رفته، اما گزیده کوتاهی از آن را شهردان بن ابی الخیر در کتاب *نزهت نامه* علایی (ص ۳۱۹-۳۴۲) نقل کرده است که نشان می‌دهد که در ترجمه پیروزان بخش روایات رستم و خاندان او با آنچه در شاهنامه آمده در جزئیات تفاوت‌هایی داشته است (خالقی مطلق ۱۳۹۰، ۴۹۸). غیر از این آثار، از سده پنجم به بعد آثار دیگری نیز درباره روایات رستم در دست است، مانند داستان‌های منظوم *کک کوهزاد*، *شبرنگ‌نامه*، *ببر بیان* و روایت منشور دیگری به نام داستان رستم زال. گذشته از این در برخی کتب منشور فارسی مانند *مجموع التواریخ*، *تاریخ سیستان*، *تاریخ طبرستان* ابن اسفندیار و برخی متون عربی مانند *نهایه الارب فی تاریخ الفرس* و *العرب* روایاتی مربوط به رستم هست که از کتب و مؤلفات عربی سده‌های نخستین اسلامی گرفته شده (همان، ص ۴۹۹) و در شاهنامه دیده نمی‌شود. بدیهی است که ما به مآخذ اصلی آن‌ها هم دسترسی نداریم. شاید بسیاری از روایات مربوط به رستم و خاندان او که در میان مردم در گوشه و کنار ایران رواج دارد و برخی از آن‌ها را این اواخر انجوی شیرازی از طریق ارتباطات رادیویی جمع‌آوری و منتشر کرده و یا بسیاری دیگر در روایت‌های کردی و گورانی و بلوچی نیز باقی مانده از زمره همین روایات سرگردان و سینه به سینه باشد که در آن‌ها هم عناصر کهن و ریشه‌دار پیدا می‌شود.

اشاره به نام رستم در دیگر متون نظم و نثر فارسی به عنوان نماد دلاوری بر صدها مثال بالغ است. همچنین شهرت رستم سبب نفوذ او در امثال فارسی نیز شده و رواج مثل‌هایی مانند: رستم است و یک دست اسلحه؛ مثل رستم حمّام؛ مثل رستم یکدست؛ رستم صولت و افندی پیزی و جز این‌ها از این رواج عام حکایت می‌کند. و سرانجام باید از نفوذ رستم در عرصه فتوت و میان فتیان و باستانی‌کاران زورخانه‌ها یاد کرد. از سوی دیگر، شهرت رستم و روایات او محدود به درون ایران و دیگر کشورهای فارسی‌زبان نیست، بلکه روایات او به میان همسایگان ایران مانند

ارمنستان و گرجستان نیز نفوذ کرده است که ارمنیان از زمان‌های دور با اشکانیان رابطه داشتند. بعد از آن که ارمنستان به مسیحیت گروید، سعی کردند بسیاری از روایات کهن موجود را از بین ببرند (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۴۰)؛ یعنی مانند همان معامله‌ای را با آن‌ها بکنند که برخی از مسلمانان با روایات کهن ایرانی کردند و آن‌ها را هزل و خرافه و دروغ معرفی نمودند. با این حال نفوذ فرهنگ ایرانی در منطقه بر زندگی مردم ارمنستان قدیم تا آن جا اثر گذاشت که جماعت روحانیون مسیحی نیز از موضوعات و مفاهیم اسطوره‌ای ایران استفاده می‌کردند (همانجا).

روایات مربوط به رستم در دوره اسلامی هم به رغم برخی بی‌توجهی‌ها همچنان نامبردار و از زمان شخص پیامبر در میان مسلمین شایع بوده است. در این جا بد نیست به روایت مربوط به نضرین حارث اشاره کنیم که ابن هشام (۱۳۵۹، ۱/ ۲۷۵) او را از «شیاطین قریش» و «مردی ظالم و فتنه‌انگیز» می‌خواند به جرم این که «هرگاه که پیغمبر علیه السلام مجلس ساختی و تبلیغ رسالت کردی، و قرآن کلام الله بر ایشان خواندی، چون وی از این مجلس برخاستی، این نضرین الحارث بیامدی و باز جای سید علیه السلام نشست و قصه رستم و اسفندیار آغاز کردی و حکایت ملوک عجم برگرفتی و بگفتی و مردم بر وی گرد آمدندی و آنکه ایشان را گفتی: نه این سخن که من می‌گویم بهتر از آن است که محمد می‌گوید؟ ... و او را فصاحتی عظیم بود و چون پیغمبر علیه السلام بیامدی ... و حکایت وقایع عاد و ثمود و فرعون و هامان بگفتی ... نضرین الحارث گفتی: من بهتر از این توانم گفت و قصه رستم و اسفندیار و ملوک عجم برگرفتی و بگفتی و مردمان را خوش آمدی و تعجب کردند» (همان: ۲۷۵-۲۷۶). این کار یعنی معارضه با رسول خدا و ذکر قصه رستم و اسفندیار در مقابله با قصص انبیا سبب شد که وقتی در نبرد با کفار این نضرین الحارث به اسارت سپاه اسلام درآمد مرتضی علی در وادی صفراء «شمشیر برکشید و گردن وی بزد» (همان: ۵۸۳/۲).

در دوره‌های بعدتر روایت‌های مربوط به رستم هم در داخل ایران و هم میان ملت‌های همجوار و هم فرهنگ رایج شد و تأثیراتی از این رهگذر بر جای گذاشت.



چنانکه مثلاً رمانس پلنگینه پوش گرجی‌ها اثرشوتا روستاولی هرچند بیشتر از منظومه‌های نظامی متأثر است ولی از تأثیر روایات رستم نیز به دور نمانده است تا آن‌جا که عنوان کتاب هم می‌تواند اقتباسی باشد از رستم پلنگینه پوش. در میان ماندایی‌ها دو روایت از نبرد رستم و سهراب وجود دارد که با روایت آن در شاهنامه به کلی متفاوت است. همچنین روایات گوناگونی از همین داستان در میان کردها، ترک‌ها، آسی‌ها و دیگر اقوام قفقاز رواج دارد (رک: خالقی مطلق، ۱۳۷۲، ص ۷۵-۹۰).

جستجوی تأثیر و بازتاب داستان‌های مربوط به رستم و خاندان او در میان اقوام ایرانی و ملل مجاور موضوع مستقل و درازدامنی است که باید جای دیگری بدان پرداخته شود. آنچه در روایت حاضر آمده نمونه و گوشه‌ای است از نوع روایت‌های عامیانه‌ای که در گوشه و کنار این سرزمین به ویژه از عصر صفویان به این طرف رایج بوده است.

این متن با هیچ یک از رستم‌نامه‌هایی که می‌شناسیم و برخی از آن‌ها بارها چاپ شده است، نسبتی ندارد، هرچند شباهت‌های چندی میان برخی از حوادث دیده می‌شود که این شباهت منحصر به رستم‌نامه‌ها نیست و چنانکه پیش‌تر دیدیم، با بسیاری از متون داستانی و طومارهای نقالی هم چنین شباهت‌هایی دیده می‌شود. موضوع این رستم‌نامه عبارت است از سرگذشت خاندان رستم از زمان گرشاسب و بعد هم سام تا زادن رستم و قضایای مربوط به او برپایه شاهنامه و بسیار حوادث دیگر که عمدتاً مربوط است به وقایع خاندان و فرزندان و فرزندزادگان رستم و رویدادهایی که بر برزو و جهانگیر و آذرگشسپ گذشته و با داستان‌های زیادی در حوزه باورهای عامیانه مانند دیوان و پریان، و خانان چین و ارتباط این داستان‌ها با روایات سامی مانند شدادیان و عادیان و روایت‌های مربوط به عوج بن عنق. عمده وقایع بر محور روابط عاشقانه و دلبستگی به دختر این یا آن پادشاه و هنرنمایی‌های پهلوانان و حوادثی که بر آنان گذشته می‌گذرد. بسیاری از این روایت‌ها چه در منظومه‌هایی دیگر نظیر گرشاسب‌نامه، سام‌نامه، شهریارنامه، برزنامه، فرامرنامه، زرین‌قبا‌نامه و

چه در روایت‌های شفاهی و متون نقالی مانند: طومار هفت لشکر، طومار جامع نقالان، طومار جامع نقالی شاهنامه، و بالاخره شاهنامه نقالان به روایت مرشد عباس زریری، به صورت‌های دیگر دیده می‌شود، هرچند که استخوان‌بندی کلی مطالب در همه این روایت‌ها چندانی از هم دور نیست.

مقایسه دقیق این متن با روایت‌های مشابه دیگر متون نقالی کار دیگری است که می‌برازد به صورتی مستقل و فراگیر انجام پذیرد. خاصیت عمده متون نقالی این است که تقریباً هرکدام از آن‌ها می‌تواند روایتی مستقل به حساب آید، بنابراین شباهت کاملی هم میان نسخ برجای مانده از این روایت‌ها وجود ندارد به همین جهت انتظار نسخه‌های متعدّد هم از این روایت‌ها نمی‌رود و هرکدام از آن‌ها می‌تواند به عنوان متنی واحد تصحیح و منتشر شود.

در این جا بیشتر به خود متن می‌پردازیم و ویژگی‌ها و مشخصه‌های آن را به اختصار بر می‌شمریم:

### ۱- عامیانگی

مظاهر عامیانگی در این متن بسیار است و همه چیز از تعلق آن به فضای فرهنگ عامه و ادبیات شفاهی حکایت می‌کند:

#### ۱-۱. گویش محلی

متون عامیانه چون از قید زبان و فرهنگ رسمی به نسبت سایر آثار آزادتر است، بیشتر می‌تواند تحت تأثیر زبان و باورهای محلی نقال و گوینده باشد؛ زیرا او سعی می‌کند هرچه بیشتر زبان و بیان خود را به زبان و بیان مخاطبان خویش نزدیک کند. با این انگاره آیا می‌توان محل نقل یا دست کم محل تحریر این متن را حدس زد؟ ما از آن‌هایی نیستیم که به محض این که چند واژه مشابه گویش شهری را در متنی ببینیم، فوری حکم صادر کنیم که نویسنده یا گوینده این متن اهل آن شهر و منطقه بوده است. فقط می‌گوییم در این متن، واژه‌ها و تعبیرات زیادی - شاید کمی زیادتر و روشن‌تر از حد معمول - وجود دارد که با واژه‌ها و تعبیراتی که من به نام واژه‌نامه گویش تون منتشر کرده‌ام، مشابهت دارد. در این جا تنها می‌توانم حکم

کنم که زبان این متن با گویش جنوب خراسان همانندی‌های زیادی دارد. گذشته از برخی تعبیرات مانند: «مَنّت به چشم دارم» و یا «چشم گرم نمودن» در این عبارت: «برزو نیک نگاه کرد و به چشم برزو گرم نمود» که خیلی به ریخت گویش محلی جنوب خراسان شباهت دارد، واژه‌ها و تعبیرات زیادی از قبیل آنچه در زیر می‌آید، در این متن دیده می‌شود که همگی را می‌توان در واژه‌نامه پایان کتاب دید:

أعراض: ترس، هول؛ دماغ خشک: مخبط و دیوانه‌وش؛ بارکردن: راه افتادن، حرکت کردن؛ صندوق: قفسه سینه؛ لنگر اندختن: جابخوش کردن؛ پنها: پهنای بی‌دماغ: بی‌حوصله؛ جهل کردن: لجبازی؛ در قهر شدن: قهر کردن؛ شهربند: باروی دور شهر و...

## ۲-۱. زمینه‌های شفاهی متن

الگوهای گفتاری و حالت شفاهی در برخی از ساخت‌ها نشان می‌دهد که متن در اصل بر پایه یک روایت نقالی بنا شده است:

- اما گفتم که چون سام نامدار آمد، ذال دستان به کابل رفته بود چون برگشت و پدر را و احوال پرسید.

- اما دو کلمه از فرامرز گوش کن.

- ایشان را در اینجا بگذار.

## ۳-۱. ضرب‌المثل

انتظار چنین است که در یک متن عامیانه از ضرب‌المثل بیشتر استفاده شود، برای آن که ضرب‌المثل یکی از راه‌های کوتاه‌نگاری و رسانایی مطلب به مخاطب است، اما برخلاف این انتظار در این متن از ضرب‌المثل بسیار کم استفاده شده است و باز حمت می‌توان مورد زیر را ضرب‌المثل دانست: زنجیر از برای مردان است.

## ۴-۱. گزاره‌های قالبی

یکی از خصوصیات متون شفاهی وجود گزاره‌های قالبی با بسامد بالاست. به این معنی که ساخت‌هایی با ریخت و استعمال یکسان در جاهای مختلف متن به صورتی به کار می‌رود که برای خواننده و شنونده داستان‌های عامیانه آشنا و زودیاب

است؛ به طوری که می‌تواند برخی یا قسمتی از آنچه را که پس از آن می‌آید، حدس بزند. این گزاره‌ها در داستان‌های مشهور مانند حسین کرد (رک: مارزلف، ۱۳۸۵) و متون نقالی مانند طومار هفت لشکر زیاد و نظرگیر است و مطالعات چندی هم در این خصوص صورت گرفته و انواع گزاره‌ها دسته‌بندی و بررسی شده است (رک: وزیری، جمال و عبدی تازیک، مصطفی، ۱۳۹۸).

در متن حاضر هم مانند دیگر متون عامیانه و نقالی، گزاره‌های قالبی فراوانی از قبیل آنچه در زیر می‌آید مشاهده می‌شود و جای آن دارد که به شیوه علمی و فنی مورد بررسی قرار گیرد:

- اما راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکرشکن شیرین گفتار ...  
 که گاه در این گزاره تفرد به خرج داده و به همان سیاق ادامه داده است: ... و  
 امتان احمد مختار و محبتان حیدر کزار و مهندس داستان کهن و خوشه‌چینان خرمن  
 سخن چنین روایت کرده‌اند که...

- چنان تیغ بر کمر زنجیر جادو نواخت که مانند خیار تر به دو نیم گردید.  
 - دختر را چشم بر تاق ابروی مردانه سام افتاد، به یکدل نه به صد هزار دل عاشق  
 و نگران سام شد.

- تا وقتی که آفتاب سر به چاه‌سار مغرب کشید.

- بگرد تا بگردیم.

- رنگ ارغوانی او مبدل به زعفرانی گردید.

- غبار خط بر گرد عارضش دمیده.

- تمرتاش که این سخن بشنید آه از نهادش برآمد.

#### ۱-۵. املائی کلمات

یکی از وجوه عامیانگی متن‌های نقالی استفاده از املاهای به ظاهر نادرست است در حالی که این قبیل املاها برای یک متن نقالی نشانه اصالت و دست‌نخوردگی آن است و فی‌المثل محقق و مصحح اجازه ندارند این قبیل املاها و نیز صورت نحوی عامیانه را به حالت ادبی و درست آن بازگردانند که به این ترتیب متن از اصالت خود

به کلی دور می‌شود. در زیر به نمونه‌هایی از این قبیل املاهای عامیانه که تقریباً عمومیت هم دارد و به‌ندرت صورت درست آن‌ها در متن آمده، اشاره می‌شود:

برخواست = برخاست؛ صلاح = سلاح؛ فروز = فرود؛ نصبت = نسبت؛ توربه = توربه؛ حراثان = هراسان؛ نصل = نسل؛ الی = الا؛ حادسه = حادثه؛ طعبيه = تعبیه؛ مهنت = محنت؛ سحرا = صحرا.

فهرستی از این نوع املاها را در بخش فهرست‌های پایان کتاب می‌توان دید.

### ۱-۶. اساطیر و موجودات افسانه‌ای

در این متن اشاراتی به افسانه‌ها و برخی اسطوره‌ها شده که ریشه در دانش‌های کهن زبان فارسی دارد. نمی‌توان انتظار داشت که نقال یا کاتب نسخه در این خصوص دانش بالایی داشته باشد. به نظر می‌آید که این‌گونه اطلاعات اجمالی در زبان نقل و نقالان بوده و به‌صورت طبیعی بر زبان راوی گذشته است:

به‌عنوان مثال از «منار گیتی‌نما» در این کتاب چندبار به صورت مشبّه به بلندی و عظمت و جز آن سخن رفته که معلوم می‌شود برای نقال و مخاطبان او قابل فهم بوده است. گویا از منار گیتی‌نما، منار اسکندریه مراد بوده که یکی از عجایب هفتگانه به شمار می‌رفته و بنای آن را روایات به ذوالقرنین نسبت می‌دهند و ذکر تفصیلی آن در معجم‌البلدان (یا قوت ۱۹۷۹، ۱/۱۸۶) آمده و برای محافظت از حمله دشمن به اسکندریه ساخته شده بوده است (رک: یادداشت‌های پایان متن). در وصف عظمت و بلندی عوج‌بن‌عنق گوید: «اینک عوج مثل منار گیتی‌نمایی به لشکر شداد می‌آید». نکته دیگری که در این کتاب بدان اشاره شده و از دانش اساطیری نقال حکایت می‌کند، کیفیت به دست آوردن جام جمشید در رود جیحون است. در ذکر داستان کیخسرو آن جاکه وی از توران عازم ایران است و از جیحون می‌گذرد، می‌خوانیم:

«اما راوی این داستان چنین می‌فرماید که در ایّام جمشید روزی شاه جمشید در کنار جیحون در عالم سرخوشی جام گیتی‌نما از دستش به دریای جیحون افتاده بود و هر چند غواصان به دریا فرستاد، جام را نیافتند. جام در آب ماند و چون کیخسرو به میانه آب رسید شبرنگ بهزاد دست از آب بیرون آورد و شاه کیخسرو جامی را که

سُم شبرنگ در آن رفته بود و دست دراز کرده و جام را از میان دست شبرنگ بهزاد بیرون آورد و جام را بر کوهه زین نهاد و چون باد بر روی دریا شد و به یک طرفه العینی از تکاب دریا بدررفتند و آسیبی بدیشان نرسید. و افراسیاب آن حال دید و دلتنگ شد که البته این پسر پادشاه خواهد شد، چرا که از همین دریا گذشته و ضرری بدان نرسیده و خون پدرش سیاوخش از من خواهد گرفت».

در این متن همچنین نام دیوان معروف و موجودات خیالی از قبیل نهنگال دیو، رستم یکدست، عوج بن عنق، گلیمینه گوش و نظایر آنان زیاد برده شده که در افق داستان‌های عامیانه آشنا و به ذهن روایتگر این داستان نزدیک بوده است.

در میان دیوانی که این کتاب از آن‌ها نام برده شده و در صحنه‌های مختلف نقش آفرینی کرده‌اند، موجودی است که از او به «فرهنگ دیوزاد/ دیوزاده» یاد کرده است. در حالی که معمولاً در تداول این داستان‌ها دیوان شخصیت‌های منفی و اهریمنی هستند و کلمه «فرهنگ» برعکس معتبر و اهورایی است، این تعبیر قدری متناقض‌نماست. البته وقتی در کردارشناسی این دیو دقیق می‌شویم می‌بینیم او چند بار به سام کمک می‌کند. مثلاً یک جا به سام می‌گوید که اسلام آوردن نهنگال از روی فریب است و در جای دیگر وقتی می‌بیند می‌خواهند سام را به ناحق به دار بکشند ناراحت می‌شود. شاید به دلیل همین ویژگی‌های مثبت است که نامش فرهنگ دیوزاده گذاشته شده است.

#### ۱-۷. شیوه داستان در داستان

در این متن شیوه نقل داستان در داستان، که آن را به هند منسوب می‌دارند و در آثار مشهوری مانند کلیله و دمنه و مثنوی معنوی به وضوح دیده می‌شود، در بعضی از قسمت‌ها به کار گرفته شده به این معنی که هنوز داستان اصلی به پایان نرسیده برای تحکیم و تأیید ادعا یا نظری داستانی دیگر آغاز می‌شود؛ این شیوه داستان‌گویی در جذابیت و کشش داستان می‌تواند مؤثر باشد.

#### ۱-۸. تکرار الگوی داستانی شاهنامه

تکرار آشکار برخی از الگوهای داستانی شاهنامه نشان می‌دهد که سنت

شاهنامه‌سرایی در میان نقالان رایج و نزد مخاطبان این داستان‌ها مقبول بوده است. گاهی الگوهای معروف شاهنامه در این متن بعینه تکرار شده است. مثل تکرار الگوی رستم و سهراب و جستجوی نام پدر در مورد جهانگیر و دختر مسیحای عابد. یا تکرار الگوی گردآفرید در مورد طوطی دختر شَداد در نبرد با سام که به صورت ناشناس با او روبه‌رو و در پایان هم هویت او بر وی آشکار می‌شود.

### ۱-۹. صبغة اسلامی

یکی از بارزترین وجوه متون نقالی انعکاس تمایلات مذهبی و صبغة دینی و شیعی متن است. از آن جا که این متن‌های نقالی به‌ندرت در عصر صفوی و عمدتاً در عصر قاجاری پدید آمده و مخاطب آن هم مردمان دیانت‌مدار بوده‌اند، طبیعی می‌نماید که این تمایلات در آن فراوان به چشم بخورد. از این نگاه زمان و مکان هم در آن‌ها درنور دیده می‌شود، رستم و پهلوانان عهد اسطوره‌ها مسلمانند و مقید به رعایت واجبات و مستحبات: «نسیم صبح بر مشام ذال خورد و سر از خواب برداشت و آب نبود تیمم ساخت و نماز صبح را به جای آورد».

پهلوان مروج اسلام و دشمن بت و بتخانه معرفی می‌شود:

- «پس طهماسب به آواز بلند تکبیر را بر رستم جاری نمود و رستم خوشحال شد و طهماسب فرمود تا بت‌خانه را خراب کردند و مسجد و مدرسه در جای او قرار دادند».

- [تمرتاش در برابر سام] دست در بغل کرده بت را بیرون آورد، بر زمین زد، شکست و انگشت را علم کرده به شرف اسلام مشرف شد از سر صدق مسلمان شد و اعتقاد درست مسلمان گردید.

رستم نه تنها خود مسلمان و مقید به موازین است بلکه برای تحکیم و گسترش دین هم می‌کوشد؛ گلیمینه‌گوش که در دست رستم اسیر است به اسلام در می‌آید و در ازای این کار بند از دست او گشوده می‌شود و به شکرانه این آزادی خود را در پای رستم می‌اندازد.

- در خان هفتم: «چون رستم چشم بر دیوان افتاد چنان نعره الله اکبر از جگر کشید که آواز نعره رستم یک فرسنگ راه می‌رفت».